

مأموریت زازاک

دوست من



نمایشه نجفی قدسی

تصویرگر: نرگس جوش



از بس با زازاک بازی کردند، یه جورایی شدن.

باید برای بانی و نانی فکری کنیم.

من با مامان و باباشون صحبت می‌کنم. فکرهای دیگه‌ای هم دارم.

خب بانی و نانی از زازاک خیلی خوششون اومد. کلی بازی و آهنگ توش بود. آخه نمی‌شد بگذاریمش کنار!



بچه‌ها، تو مجله‌ی رشد کودک نوشته: یک روز در جنگل یک زازاک پیدا شد. اینکه چه کسی و چرا زازاک رو گذاشت جلوی بچه‌میمون‌ها، نمی‌دونم. چهار تا بچه‌میمون پیداش کردند. بانی، بقیه‌ی قصه رو تو بگو.

نانی بقیه‌ش رو تو بگو. مثل قبل ترها که خیلی قشنگ قصه تعریف می‌کردی.



تا اینکه بالاخره معلم و دوستاشون تصمیم گرفتن بانی و نانی رو مثل قدیما شاد و سر حال کنن.

میمونک، بقیه‌ی قصه رو تو بگو.



نانی و بانی کم‌کم جیغ جیغو شدن، گیج گیجو شدن، آخ‌آخو شدن، کج و کوله شدن.

بچه‌ها، در دنیای میمون‌ها، به تلفن همراه، «زازاک» می‌گویند.

ماجرای بچه‌میمون‌ها را در شماره‌ی بعدی مجله هم بخوانید.

ماجرای بچه‌میمون‌ها را اینجا ببین.



شماره ۷ کودک

فروردین ۱۴۰۴

۱